

Scan: <http://dli.iiit.ac.in/>
PDF: <http://www.KetabFarsi.com/>

منتخب السير

۱۲۸۴ هـ
۱۸۴۰ م

۱۸۶۹

بآنوقت چیزی نمی توان بر دگر ثواب و عقاب اکنون
و مختاری * نصیحت * عا و ا همه دین را از دست و از بد
و بلا دست همگان نشاند و با استخوان بر ای ایسانی
حکم کنید یا عا طیب طیب شریف با همه نه شربت
زبون ساظت * ~~بغلام~~ * عمارت ~~بجهد~~ و خانگاه و جسر
و آب آبار و ~~بشهر~~ و جاهها بر سر راهها از امور مملکت
و آید * پند * قومیکه بطاعت عشق مشغولند همه
بخواب ایشان مصروف دارد و تو فیض ~~مست~~
ایشان فرست شمار و که همه بت بار استان مملکت
و دولت را حمایت کند * ~~بمقتل~~ * بادشاه صاحب نظر که
باستحقاق همگان بنام نظر فرماید ~~بشخص~~ هر یکی را بزند
خوبش دلداری کند و نه گوشه بر سخن منافقان
دارد که خزانه تنی کرده و ~~بشهر~~ جامع بر نه شو و بانکه
نه او را عزت رادیده است فرو بنایا که تریف طالب
خوبش کند یا شفیع انبیر و ~~بشهر~~ نظر پادشاه را بگوید
آن است که مستوجب فرست ~~بشهر~~ فرست

اسباب فراغت و مونت و جمعیت دارند که پذیرد
 و نصیحت * طالب مردم آزار را حکم و عمل ندهد که دعای
 بدیها کنند و ایامی مفوم * پند * از جهل حقوق ماضی بر
 داریت ملک یکی آن است آرد و ستان و جابان
 بر ررا حرمت دارده ضایع نگذارد * پند * یاد شایان
 ساند در عیبت بدن نادان سدی باشد که بدن خود
 را بدرد آرد * پند * رای که نخواهد که در افواه اند
 با خواص خود بگوید هر چند از بس سس منهن باشد
 که بر آرد و ستان اینهم چنین دو ستان باشد مس
 بین قبایس * نصیحت * همه عالی باد و ستان گویند
 که دو سنی همه وقت نماند * پند * روی از حکایت
 ارباب مهت در علم نه کشر و ماطف با همه کس
 تمامه گوید و بر غمت بشود که عاصب فرمان را تحمل
 ز دست فرمان یار کرد تا مصلحتی که دارند فوست نشود * پند *
 نماید که اراد همه بگوید و حاجت هر کس بحسب مصلحت
 بر آرد * حکیم ترش روی نشاید بود و با شجرت نباید

* * * خداوند فرزان و رای و شکوه * ز غوغای مردم
 * * * حکایت هر کس از مظلومین را پیش
 حجاج بر دالنهاتش نکرد و جواب نداد مرد در نیجه
 پس گفت این از خدای عزوجل سبک تراست این سخن را
 حجاج رسانید بدین حدش و گفت این سخن هر اگهی گفت
 از هر آنکه خدای تعالی بامو من عاید کند لام سخن کند
 و ترا دل نمی آید که اخلق خدای سخن گوئی حجاج این
 سخن شنید انصافش بر داد * نصیحت * عه و بست
 آن کس که ریگناه افترا کند آن است که سخن
 بسیارند تا بمراد دل خود از تمام کلمات دیگر آن است
 او نصیحت پذیرند و عبرت گیرند * دین * این قسم را
 از عمان بمل و از حالی بجالی فرستاد هر یک چند تا اگر
 تخیلی رود بهمان سعاد * بند * سر کس * ز خبره و نو بهره
 که پیش مسلمان بودند طریق مروت آن است که در دست
 قبول کند و شکر کند و با آرزو پاؤش * * * * *
 پندار تجیل کند و ناخبر و اندارد * * * * *

بادشاه را بهیبت و شوکت نمودن و او بااستادان و
 طبوت خاصان کشاده روی او لیر و خوش طبعی و آمیز
 کاری * پند * و و کس را که مایکد یکرالتت زیاد باشد
 در عمل ایشان را تکرر کند تا در ایناز حیاست
 کرده و باهم در سازند * پند * سلطان خردمند رعیت
 نیاز دارد تا دشمن بر روی زحمت دهد و از دشمن اندرونی
 ایمن باشد بد در اینکاهی شیع از نظر براند و حق خدمت
 قدوس را فراموش نکند * نصیحت * صد جیب و حشا بر یک
 از خدمتکاران روا باشد که بهرنت آباد اجداد محرم او را
 عفو کند * فایده * پرورده نمت را چون بحر می که موجب
 هلاکت است خون بریزد اهل و هیاش سلطان
 نکند او و لشکر یان را که بختک حد و کشته شوند برک
 و معاش از فرزندان و مسلمانان شان در ریغ ماکه * نصیحت *
 ندانکه تواند با غریب و شهری خاص و عام رفت
 و تو ای پند که منصب او را زبان کند و در دل و چشم
 مردم شیرین کند * پند * خداوند فرمان چون خواهد

که خطای بی جرات فاعلت فرمایید در لباس تعاقبت
 تا بزرگان بفرست معلوم گشته و بشناختند در آنچه
 ازگاه بجهت و توبه و صلاحیت گناهش عفو کند * پند *
 خداوند شوکت را چون بر ندان بر ندعوت و عزت دارد
 و بنوس و ناکول و شمشیر و ب و مملوک و ندیم و اسباب
 عیش و میادار و که معنی او همین است که بی نواهی بر و
 * پند * وَاللَّهُ يَوْمَئِذٍ يَوْمَ لَسْكَ و بوم عذابك *
 فراموش نماید * نصیحت * از جمله تدبیر بادشاهان یکه است
 که با خصم قوی نه بجور و با ضعیف جور کند که بجهت طالب
 اندانان نه مساومت است و نیم مغلوب شکستن
 به برهت است دل و دستان آزرده مراد دشمنان
 بر آوردن است ظلم صریح از ناصحیانش زدن است
 و عامه بان را که زدن * نصیحت * حاکم عادل مثال
 دیوار است که هر که میل کند بظلم روی در فرایند
 دارد * نصیحت * اول نسبت نزدیکیان پس از آنکه
 بلاست دوران از نفس تو بر لونه و کسب تراست

یا تو بگفتار خود یکی در دیگر این رود برابر نکند * بیت * ملک را
 دولت تدبیر بقادالی چیست * که فرمان تو باشد تو فرمان
 خدا * بند * هرا نگیس که نفس سه طاعت از فرمان
 شد بیست بدون نهد فرانهی را نشاید و دولت بر و
 دیر نیاید * بند * دین را سوان داشتن الا بعلم و ملک
 را سوان داشتن الا بحکم * نصیحت * تا تو آمد نظر تیر که
 میسد شود از مصیبت پر میرود اگر هیا با ند و دست
 بی عرسی و خطارفت از بی ان بخیره صد فاست کردن باشد
 خدای عرومان عفو کند * نصیحت * عذو از کنا د کسی کند
 که دمای خیر کند همه کس راه تما کو بد و سس * بند *
 فروای قیامت همه کس ترسد بجز آنس که امره راز
 خداستعالی ترسد حکایت * آورده اند که عالمی را سه روزی
 و پیشین سکندر تحت زبان آوردی که ستره
 خت از من من ترس گفت براتر سم که هر که راستی
 کند بانه ای سالی ترسد ترس بده از کناه ناست یا از دلم
 و ازین هر دو ایمن است * حکایت * آورده اند که

روان را کشید بر یک از متعاقبان و یوان بدیناری خیانت
بدید معزولش کرد و طایفه بزرگان از حدود و ر شفاخت
کردند که بدین قدر خیانت بندگان را از حد مست و نگاه
محدوم نگذارد گفت غرض این مقصد نیست که از سن من برود
و باک ندارد خون رعیت بریزد و نعم نخورد * باشد * هر که
از تو بر این است از و ایمن مساش زیر اگر از بیم کردند
خویش نشدند بلکه تو کند و در مثل است که پای و بوار کنند
و صاکس بودند و بچه مار کشتن و ایمن بودن کار خردمندان
نیست * داید * * هر که بداند ر قفای دیگران گفت
از دنی ایمن باشد و ماوی منشین * باشد * آنکه گویند
کلام الهی که ماوی ایکنام اهدا در انشااید سخن باندیشم
گوی و معنی دارد چنانچه طای و یگر باز گوید طاغیان را محال
در اخلاقت باشد و اگر بگری همان سخن گوید ترا پسندید
آید * بصبحت * در ویش نو انگر است را عفت آنست
که بدیده است در مال و نعمت بادشاهان نگر و سلطان
که اطیع آنکه طمع در مال رعیت کرد * بیست * هر وقت باشد

افتاده زور * مرد مرغ و دون دانه از پیش مور * نصیحت *
 و ظنه خداوند مهربان است آن است که دشمن کوچک را
 بهای ننگه یاد و دست را بحدان پایه نهد که اگر دشمنی
 کند تواند * پند * قوت را بی آنست که دخل فردا امروز
 بکار برود و کار امر و زلفرد اینفکند * پند * حق بر رکان
 بر زیر، ستان شهر طاحه دست بجا آوردن است
 و کمال نفس خداوند کار شکر نعمت خدمت بندگان کفش
 و منت نه نهادن * دست * اگر مرد است از امر بره در *
 بهتر خود بگوید نه صاحب بهتر * پند * خدمتکاران
 قدیم را که قوت نماز است اسباب قوت مهربان و
 و خدمت در نخواهد که، عالی سحر گاه به از خدمت در گاه
 نصیحت * اما رخر با دشان قدر را همچو نه کرد اند تا آثار
 خردی باقی ماند * پند * جلوس حضرت بادشاهان کسی
 باید که شفقت دین بادشاهان از ان، بشتر وارد که بر مال
 پادشاه، حیف رعیت بر سلطان فرا گیرد که حیف سلطان
 بر رعیت * پند * بادشاهان پدر پیمانند باید که بهتر از ان

فحشم تازید تیمر را که پدرش تفریق باشد میان پدر و زویش
 و پدر پادشاه * حکایت « آوردند که کبسه زور
 و علفانی از کسی باز ماند حاکم آن روز کار کسی پیشش
 دعی او فرستاد و زور خواست و می رزید و کنار طفل
 نهاد بر پیش حاکم فرستاد و گفت این زر از ایمن
 نیست از آن طفل است اگر می ستانی از وی
 بستان تا به قیامت هم می ستانی حاکم بهم بر آمد و سر
 چشم او بوسید و در کنار گرفت و گفت من در
 قیامت ثابت این عطا نبرد ارم و زر را پیشش و من باز
 فرستاد و مان و حرم اسباب آن طفل از خرید و بیبا
 داشت تا هنگام ماوغ * نصیحت * دست عطا تا تواند کشاده
 دار و مکر انکار که بوی حل ماخر اجات و نالند که بجان و امر افند
 هر دو مذموم است * بلند * بگرددی بجای خود است
 بخند اما که در آن خیره کرد زهر که خواهد که نانش به نیکمردی
 بر آید بر حیف و بی انصاف آن جبر کند این مژ و یکس
 خرد مندان انصاف نماند بانکه بسست در انی بود

* پند * جو انردی پسندید است تا بعد یک نه دستگاه
ضعیف شود و نعمت زیاد شدن مصلحت نه چند آنکه
لسکر و حشمت و سخن برند * پسند * عیش و طرب نازید
است پنجه آنکه و ظرافت عاقبت و مسائل در عین دوران
سرفی شود * پسند * چشم و عیانت ما و شایان را
آراستد بعد آنکه مردم از نومی بدش نفرت کردند
به نصیب بیزی و ظرافت روا باشد نه چند آنکه نیست
مثل مسرور کرد * پسند * آخره موکرتسیرین به بسیاری
مطالعه کند که از چند قافیه عالی باشد یکی آنکه سیرین
خوب ایشان افتد کند و دیگر آنکه در تسلیم روزگار
پس از بعد ایشان مان کند تا بحال عده و منصب
بسیار فریفته شود و در نظر ما مناسب مال ایشان سخن
گردد و نو کند * نصیحت * مطرب و شطرنج بازی و
مبتعد و افسانه کوی را و امثال آن همه وقتی راه بخود
بیم را سپیاد کرد که دفع مال را در هر وقتی
و بی حکایت * آورده اند که سپیای یکی از ملوک در آمد

ملک را وید با وزیر بشطرح بازی مشغول است گفت
 است شمار برای راستی نشانده اند و شما بازی
 های کنید * فایده * عهد ملکه آری کاری عظیم است
 بد و هشیار بودن و همه وقت باشد ای بیسجانه مناجات گوید
 ناست زبان و قدم و قلم بجای رود که مصالح ملک و
 دین در آن باشد * نصیحت * نصیحت کارهای بزرگ مردم
 کار نیاز موده کند که پشیمانی باز آرد * پند * مرد مهتر
 یا پیر کار را قریب خود تکرر و آنکه طبع است وی در و اثر کند
 و اگر اثر کند از است خالی باشد * پند * کواهی نخبانست
 کس نشود مگر آنکه دیانت گوینده معلوم کند تا بنور گناه
 نرسد عتوبت نفرماید * نصیحت * قطع زردان نصاب
 خویان بشفاعت و دستان درنگ زرد * نصیحت * قاجر و قاسم
 را تشویب نماز که باز بدان معصیت باشد و سبوح
 عقوبات * پند * دروان دو کرده اند حمد را بر لب
 در صحرای بعضی حیلہ نرازد اندر باران و غوغای
 داند * حکایت * نوشیروان عادل را که در کفر بر

بجوابش دیدند در جای کاخ خوش و خرم بر سیدند که این
 مقام از کجا یافتی گفت بر بحرمان شنیده است نیاید و دم
 و بی کنایانرا بیازردم * پند * هر چه از مدسایح میناکست در خطایش
 آید این در یاد و در دانشست اندیش کند پس آنکه
 مشورت کند غالب همیشه صواب نماید ابتدا که بدینم
 ندان عزیز جان و توکل بر خدا کند آیه * و من یترک کل عیبی الله یغفر له
 حسیبه * پند * رای تدبیر از جهلان دید ه تو نفع آرد
 و بحکایت از جوانان جاہل * پند * و او سبیدگان بدید
 با سسکاران خبر نشود که گفته اند که ملطمان در و آن بند
 بیازدی خود کار و آن نهی زنده * پند * کام و مرا و نادشانیان
 آنکه باشد که در نفع بدان اثر و حجت کند چنانکه شبان و نفع
 کمک از کوشنده ان و اگر نتواند شبانی حرام می ست
 کینه چون تواند بگند * پند * ذوالنون عمیری بادشاهی
 و اگشت شایدم که قنان عامل را که فرستادی و ولایت
 در حین در آن بوسه میکند و حرف رود اسد ارو گشت
 نه و زدی سر ای وی بلهیم گشت بانی روزی سر ای زدی بدی

که مال را حیت به حکمانی برود باشد و تو بزجر و معاصره
 اروی بس آتی و در خریته بی رجعت را چه سود دایره بادشاه
 نتجای شد و در شیخ ظاهر عالم در سود و در حال کردن زد * بیست *
 هر که کباید هم اول برید * نه چون کوه سفند ان مردم
 و دید * نصیب * شش را ندن و تا سقان و ادن بادشاه
 را او قتی پسندیده آید که به نفس خود از بجزر بر میرد
 * دند * یکی از بادشاهان خنجانده خمار ان را شکستن
 فرمود شب با گاه گفت انکو ز قمار باغ در وجه عصر نهید
 صاحبان ششید گفت انکه گفتی با مکن نزد مکن * پند *
 لادین حال با و شاهان نیست خشم با ظل گرفتن
 و اگر چنانکه بحق خشم گیرد به که پای از اندازد
 استقام بره ن نه نه اند که جرم از طرف تو باشد و دعوی از
 قبل خصم * نصیحت * ما دوست و دشمن طریق احسان
 پیش گیرد که دوستان را مهر و محبت بینداید و دشمنان را
 کین و عداوت کم یزد * نصیحت * خریزه باید
 که هر وقت مو فر باشد و خرج بخند سیر و اندازد

مسکه و شمنان و رکسین اند و حوادث در راه به نسبت *
 عایر زبردستان و ندیم را باید که نام و نسبت را
 بدانند و بحق المبرفت شناسند آد شمس و ...
 و قدائی را بحال مداحات نماید * پیل * این ...
 و او از کان میگذرد که شرف حال در آن او
 کنار دو بد هر یک را معلوم کند تا بیاید که در ...
 نشود * پند * بر یک چند شکر را بفرماید تا فحش رند ایشان
 نماید تا عریض بر مایم و سوسه بر ماسه صبر کند و بر قدر حال
 بروی سینه کند از هر دو طرف و در آن خزینه بیت الهان
 معبود شاید که بهر مایه که او در آن و اگر صد قاست خداوند
 نهایت را غریبه بدیند و در بانه که ماک و دو کشت را
 بقیاس ظاهر که و شکر تا اثبات می کند از به نسبت دعای
 سکیان * پند * کاروان زرد و کشتی شکسته مردم
 زمان رسیده را بقدر حال نهایت کند که احاطه
 صد قانت است تا جرب تا هزار خامن سندانرا که وطن
 بشر و طوفان کرده است در اسبهای مشهور و سخت

* پند * از جمله پادشاهان ماضی مرو از زمان مملکت کی
 آن است که دوستان و چاسان پدر را عزت دار و
 دورون خلق نیاز دارند و در هر جا که پادشاه بود * بیست *
 وادگر اندر دو جهان پادشاهست * و در همه اینها
 که است * نصیحت * پادشاهان که عدل کند و نیکو
 تابع دارد و آن مملکت را و اسیر کند * ارد * پند *
 ای که ماه از هر جا دوستی و آری که مکن و تواضع
 پیش گیر که بجای آری بنده نیست که طاعت و دوست گیرند
 و ناکویند * نصیحت * که سگی بردن است که سیری از پهلوی
 در و انسان * بیست * اگر عذر زنی بر کی ببرد * شکار از
 خیل گنیشکن نگیرد * نصیحت * تو بر جای آئی که رفتند
 و یک ای که خواهند آمدن پس وجودی میان و عدم
 اعماد و انشاید * پند * مردی نه جهانگیر است بلکه
 جهانگیری است و آن جهان بگردد و بدارد و نادان بگیرد
 بردارد * نصیحت * پادشاه جای نشیند اگر او خواهی فغان
 و اندر و با خبر باشد که حاجبان و سرهنگان نه هر وقتی مهلت

کسی بسوی بادشاه رساند * جلالیت * آورده اند که
 نوشیروان زنجیری آویخته بود و بر سر این سزاگر
 کسی را می بودی سانه در جنبای بی * فایده *
 باو که عرب بنا شناخت بیرون آمدی و نظره و رحا
 میکت کردندی تا اگر سنگی بدیدندی بگردانیدندی
 هم چنان که کسان را به شخص میخواندند و دیها بر گماشتندی
 تا اگر بی ادبی بر خصمی رود اعلام کند * فایده * مردم
 بی خود و زندگی مرده اند بگو کار این اگر بر زند نام نگو از
 ایشان باو کار ماند * بند * شکر بزرگی است که بر خوردان
 به بخشایند و دست مالی آنکه دست مال مسلمانان نیالاید
 * نصیحت * اگر دست یابی آن کن که اگر دست بر کرد
 تحمل مثل آن توانی گردان * نصیحت * همت مسکبان
 زخم زان نیست و سخت تر زنده که بازوی پهاوانان
 * نصیحت * رگم روز کار حیف روانه اردو ام
 را و مشاومان بدید و دندان حانمان بشکند * نصیحت *
 ای خنده که در خواب خوشی خفته از پدران چند نشین

ای که توانای دور رفتن و آری با همراهِ ما توان بسیار ای که
 فراخ سستی با سنگه سنان مرا طاعت کن ویدی بد اندیشان
 چه کرد و چه دیدند بر رفتند و حفا بر مظلومان بسر آمد
 و بال بر نالمان برماند * نصیحت * اگر راست خواهی
 و در دینستی بس است به از با و شاه عالم است * ذایده *
 استخوان برود سخن همی گوید لیکن کوشش هوش نداری
 که بشنوی همی گوید من هم چو تو آدمی بودم فیمت
 ایام نه انستم و بدیتره عمر ضایع کردم * بیت * چه یار این است
 باشد روز کار * نوباری و می پند فرست سبار * نصیحت *
 هر که کسی را بر بخاند ار کس بهتر صد کردم که همی ترسد
 و همی کریند و از فعل خبیث خود کرده در خانه ایمن است
 از بی آزاری و کرک در صحرا سرگردان از عرام زادی
 * نصیحت * از دشمن ضعیف ترس و اندیشه کن کرد
 وقت پچار کن بگوشد اگر چه که به ضعیف است اگر باشی
 و زانند بضر و رت بزند و بچنگال چشمش بر کند * فصل *
 زرد و بزرگ و دو سبزی کند و بیخ مجت نشاند و اعیان

بران ننگه که من در نهایت باو شاهم و کس را با من متناومت
 صورت نمید و زیر که اگر اینها کان تر انا وانی به کشند
 بادشاه کاین تو اقلیم روانه کشد و نوزنده نخم اهی کشتن
 * نصیحت * هرا نکس که مدور غنای تو بگوید اعدا . کاین که
 در نیریک از بیم تو گوید یا از طبع * پند * و در زندگی سس
 کن نامه از ویکران باشی نفسان و صانع و کم کم که در مردکی با شاه
 و که ایکساند اگر مدفن سلطانیا با سکیانی باز که در میان ایشاد
 فرق تو ان کرد که هر دو یکسانند * پند * دشمنان شقی را
 متذوق نوانی کردن مگر که بعضی از ایشان را در آن
 بدست آری دشمن بد دشمن ترا نگیر تا هر طرف که طالب
 شود فتح از ان تو باشد * پند * دشمن ، از نوروی کنار
 که بزرگ شود و بپارده شلتر پاناکان چون سدره دفران
 هر دو * نصیحت * در حالت آسانی دل ناید دست آر
 تا در حالت دشواری کار آید * پند * با و * انان که اهو
 و شراب از مصالح مملکت حافل نشید و امور بوی سندان
 پاره کند و ایشان از بهره او منافع خویش از دست

و بهجت فارغ نشوند بسین بر نیاید کنهکات خراب گرد
 • پند • از بدگویان مرغ که گناه از آن فست بهراچنان
 نباشی که تو گویند • بیعت • جوید اد کردی توقع مدار •
 بگنایست • زکی زود رویار • پند • پند • پند • پند • پند •
 شادی کند که ازینجا ک خویشن ایمن شد • باشد • پند •
 تمام انگاه بخورد که راست بها غالب شد • باشد • پند •
 که خبره ران افتد و مرا آنکه خبر که خواب غایب کند و شهوست
 آنکه کند که شرفی بهسپهر رسد • پند • آزار دل ضعیفان
 سهل بدان که سوزان را اتفاق شیرین با نر لحاظ کرد است
 • پند • بسیار میل و مانرا از پای دور آید • پند •
 در باد شای چنان زنده کلانی کند که آبرو دقتی حکم نباشد • پند •
 و نکالست بر هم چو ز خون رگ که مراد را احوال • پند •
 و تا توان بایی برسد • پند • پند • پند • پند •
 و مردم عباد و تقوی خرد کند از روی و ن خیب نکاین بود
 شکایت آن و وحای مثالان و تامل بجز تو جان نیز بر حذر رسد
 زود خیبند • سالتان همو هر توئی که ازیر پند و پند

پس انگاه در حق مستیگینان و ضعیفان نظر شده است
 فرمایند تنی چند از زندانیان را رهایی دهد پس انگاه نیست
 خیرات کند انگاه شکر یار او خواهشی و ابر زید و سنان
 و دیگران را در خود نوازش کند و بگوید ای خراسید و ابر
 ای انگاه بعقل تمیز میساورت و سنان خود مند
 در دفع مصرت آن حادثه سعی نماید پس چون
 بجهت آن دل بر آید شکر خدای عزوجل بگوید و از
 کفایت و قدرت خویش پند باشد انگاه نذرهای
 کرده و دفعه و شکر آن بر مزید تا نوبت دیگر ناکا چون
 از فضای هر رخ دوایان حادثه پیدا کرد دل درویشان
 و راهی خرمندان به دست روان مزد و مایل او ناستند
 و جمیع رنک و ولایت بجهت نام با او یار کردند و در
 نیز رتشی اداء کند و اید و از داشته از حضرت
 حق بر آید و بمرست نور یک به نمانست از کام دل و مراد
 ظاهر عاقل و ناسید نکرد و چندین نصیحت بگوید * بکوش
 دل پیوسته در توفیق که از در پائی جان به خدای قبول